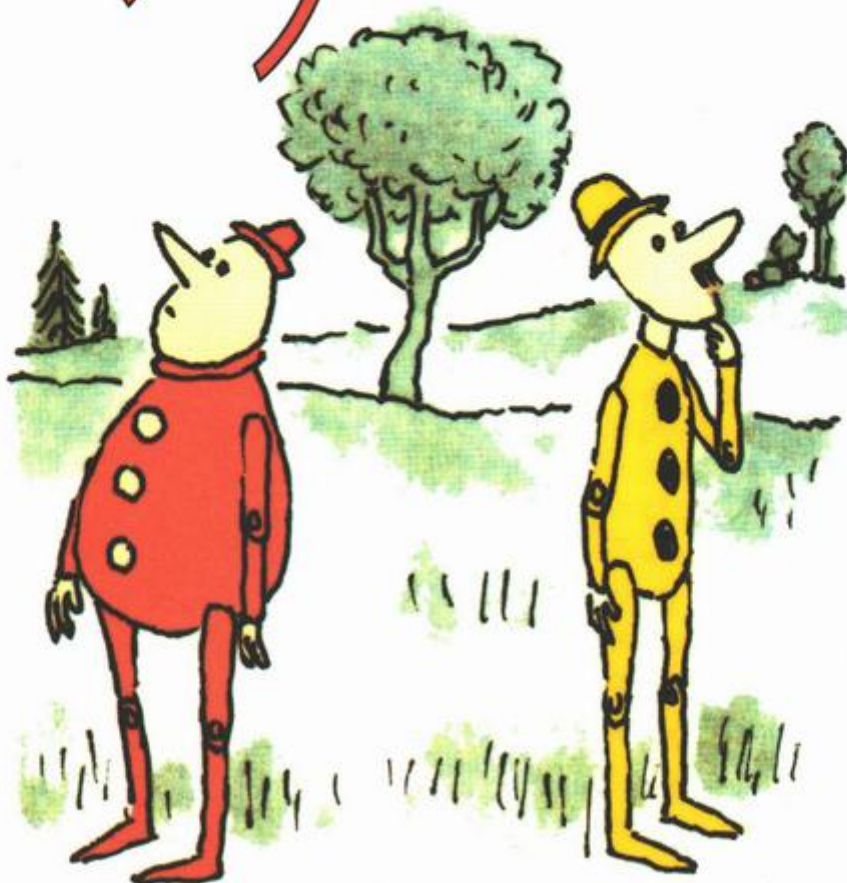




صورت

نویسنده و تصویرگر:
ویلیام استیگ
مترجم: کلر ژوبرت



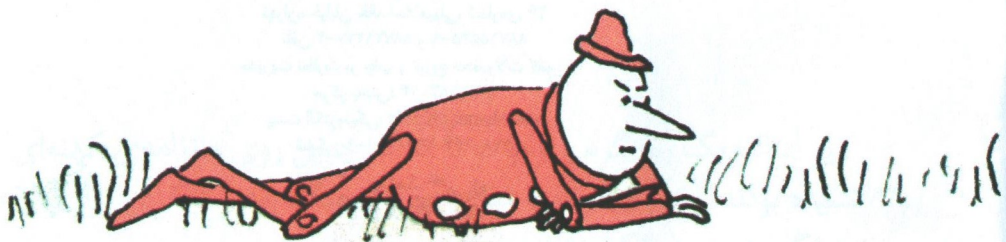






نویسنده و تصویرگر:
ویلیام استیگ
مترجم: کلر ژوبرت

گروه سنی نونگاه «۱۲+»



دا	استیگ، ویلیام	Steig, William
۱۳۰	زرد و صورتی / نویسنده و تصویرگر ویلیام استیگ؛ مترجم کلا ژوبرت-تهران: کانون	
ز: ۴۹۴ الف	پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ۱۴۰۰. [۳۲] ص: مصور (رنگی). شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۹۱-۴۰۱-۱	
	فهرست‌نویسی: فیبا. عنوان اصلی: چاپ چهارم. چاپ اول: ۱۳۸۷. گروه سنی: نونگاه «۱۲+».	yellow and pink
	۱. داستان‌های تخیلی. الف. ژوبرت، کلا، ۱۹۶۱. Jobert, Claire. مترجم. ب. کانون پرورش فکر کودکان و نوجوانان. ج. عنوان.	



کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

زرد و صورتی
نویسنده و تصویرگر: ویلیام استیگ
مترجم: کلا ژوبرت

ناظر هنری: کوروش پارسا نژاد
ویراستار: علی خاکبازان
طراح لوگو: علی اصغر محتاج
صفحه‌آرا: شیده زوین

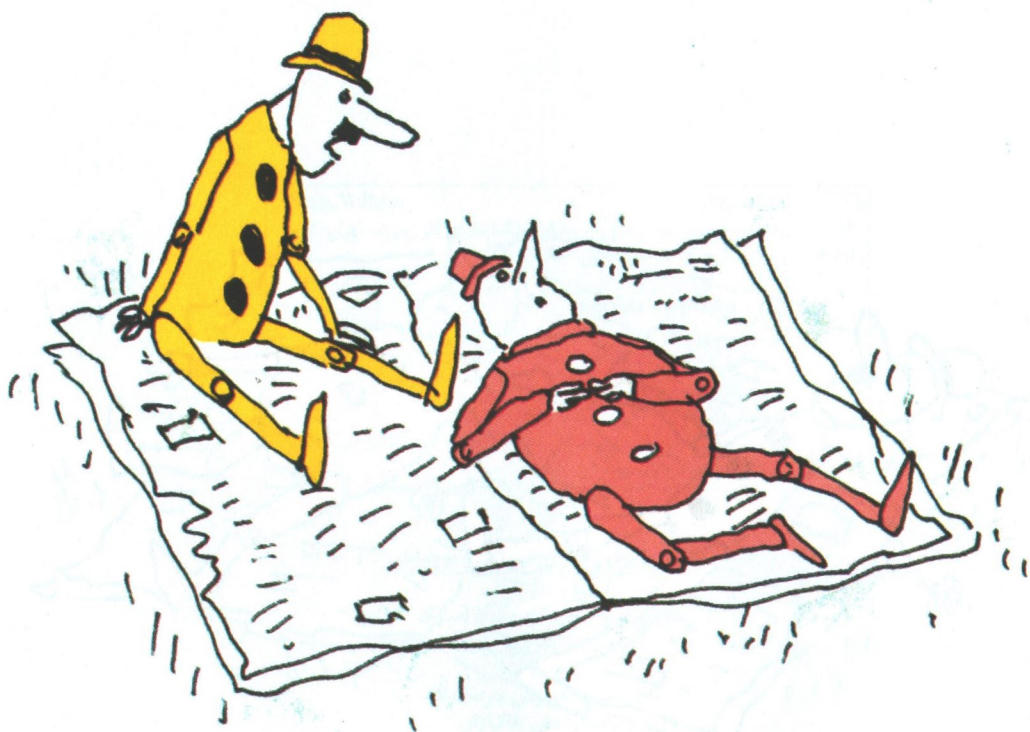
چاپ اول: ۱۳۸۷
چاپ چهارم: ۱۴۰۰ شمارگان: ۲۵۰۰ نسخه
شمارگان چاپ‌های قبل: ۲۳۲۰۰ نسخه
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: واژه‌پرداز اندیشه
(C) کلیه حقوق محفوظ است.
تهران، خیابان خالد اسلامبولی، شماره‌ی ۲۶
تلفن: ۸۸۷۱۵۴۵-۹ و ۸۸۷۲۱۲۷۰-۲
مدیریت نظارت بر چاپ و توزیع محصولات کانون
مرکز پخش: ۸۴۰۱۴ (۰۲۱)
پست الکترونیکی: entesharat@Kpf.ir
شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۳۹۱-۴۰۱-۱



لطفاً نظر خود را درباره‌ی این کتاب با ذکر نام آن به صورت پیامک برای ما ارسال کنید.



زیر آفتاب یک روز گرم و آرام، دو تا آدمک چوبی روی روزنامه‌ی کهنه‌ای دراز کشیده بودند. یکی قد کوتاه و چاق و صورتی‌رنگ بود و دیگری دراز و لاغر و زردرنگ. هر دو در فکر بودند.



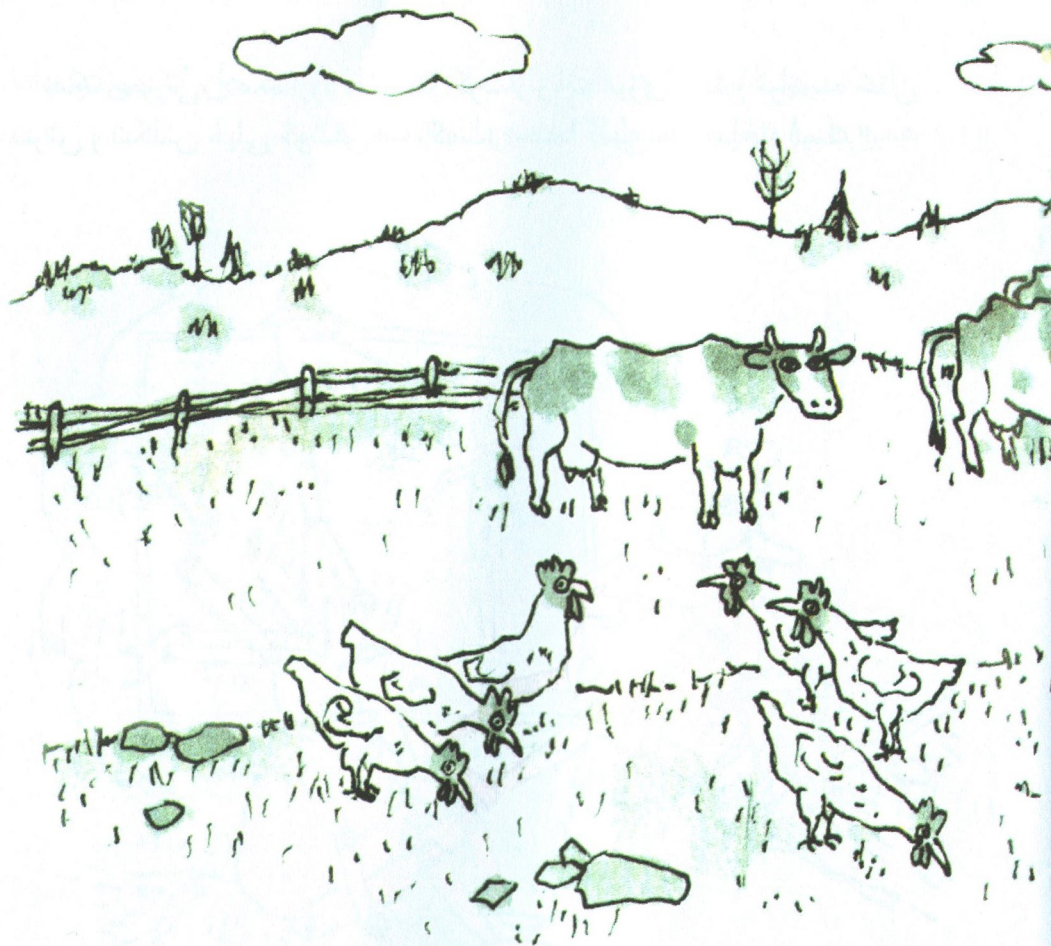
پس از مدّتی، آدمک زرد نشست. با چشم‌های تیزش به آدمک صورتی خیره شد و پرسید: «من تو را می‌شناسم؟»
آدمک صورتی جواب داد: «گمان نمی‌کنم.»



آدمک زرد پرسید: «می‌دانی این جا چه کار می‌کنیم؟»
آدمک صورتی گفت: «نه. حتی یادم نمی‌آید چه طور شد که این جا هستیم.»



آدمک زرد به اطرافش نگاه کرد و گفت: «من هم همین‌طور.»
در آن نزدیکی چند مرغ از زمین دانه برمی‌چیدند و کمی دورتر، در چمن‌زار،
چند گاو مشغول چرا بودند.



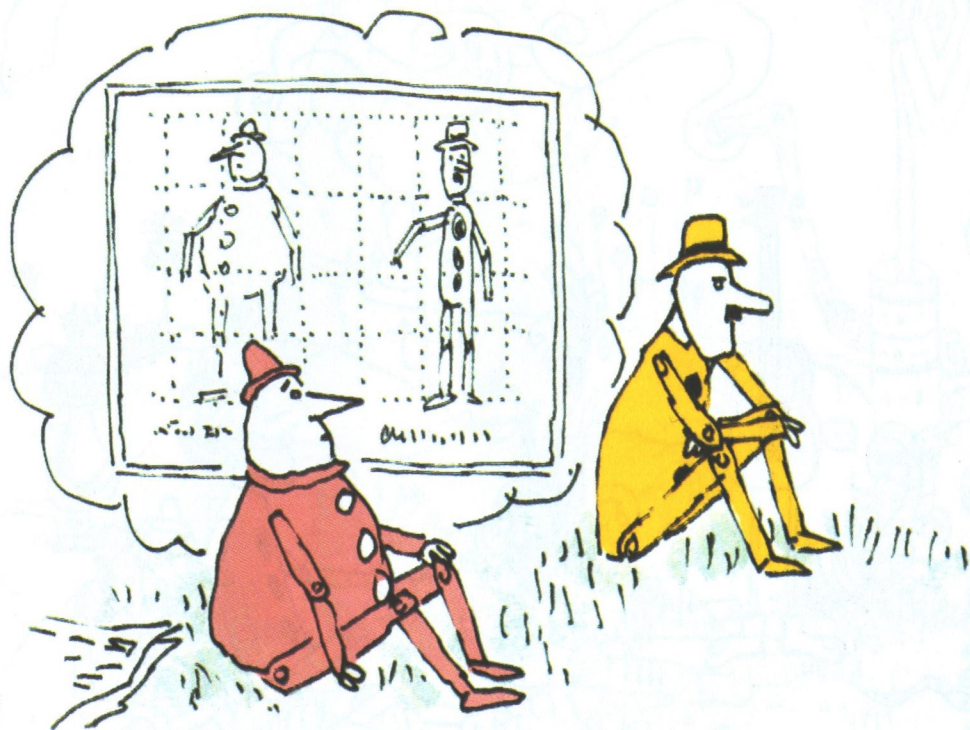
آدمک زرد ادامه داد: «یادم نمی آید چه طور به این جا آمده ایم. همه چیز جدید و عجیب و غریب به نظر می آید. ما کی هستیم؟»

آدمک صورتی، آدمک زرد را برانداز کرد. از رنگ آمیزی و طرز تراشیده شدن سرش و شکلش خیلی خوشش آمد. گفت: «حتماً کسی ما را ساخته است.»



آدمک زرد گفت: «چیزی به پیچیدگی و کاملی من را چه طور ممکن است کسی ساخته باشد؟ یا چیزی مثل تو را؟ چه طور ممکن است ندانیم چه کسی ما را ساخته است، در حالی که در همان موقع حتما حضور داشته ایم.»

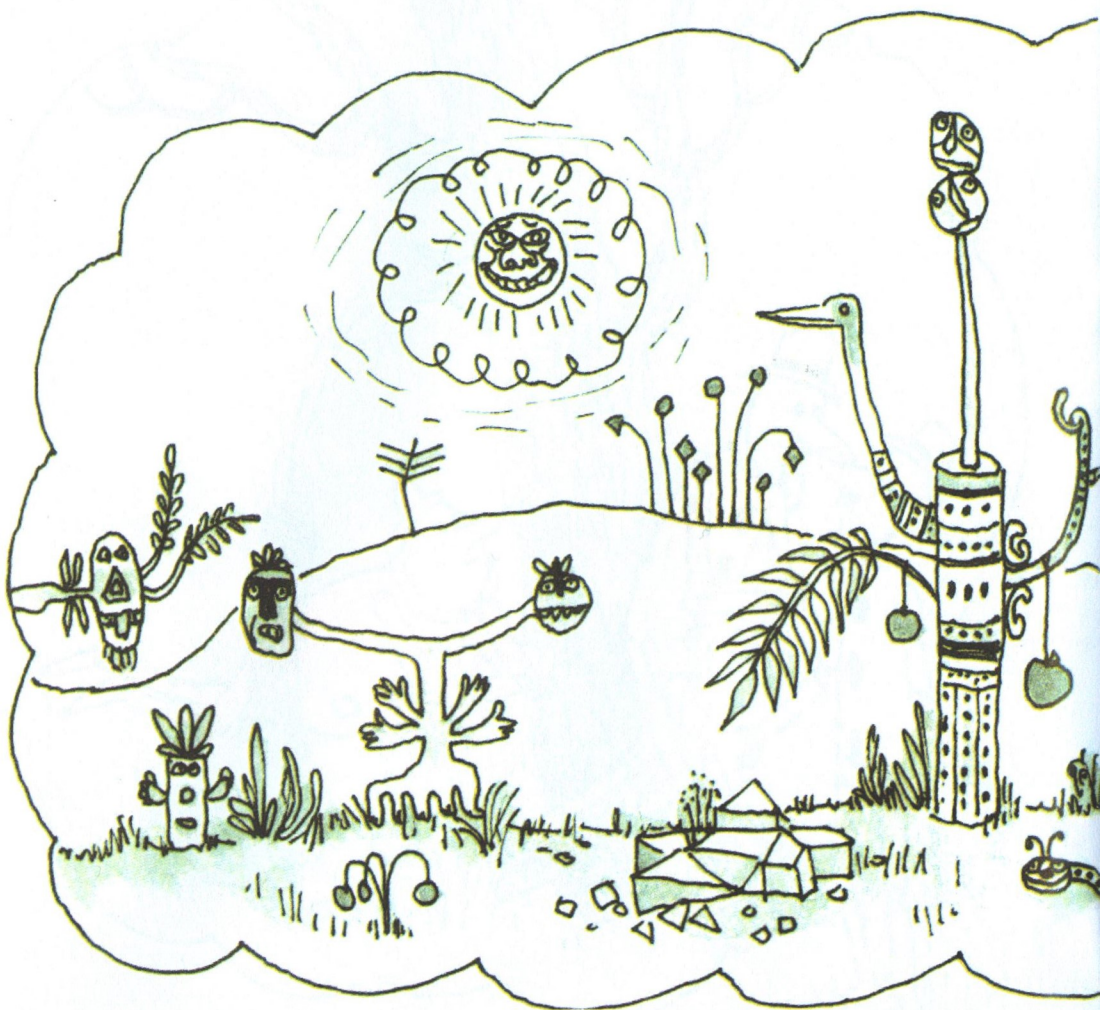
آدمک زرد اضافه کرد: «چرا باید ما رها شده باشیم؟ من که می‌گویم ما همین طوری به وجود آمده‌ایم، اما نمی‌دانم چه طور!»



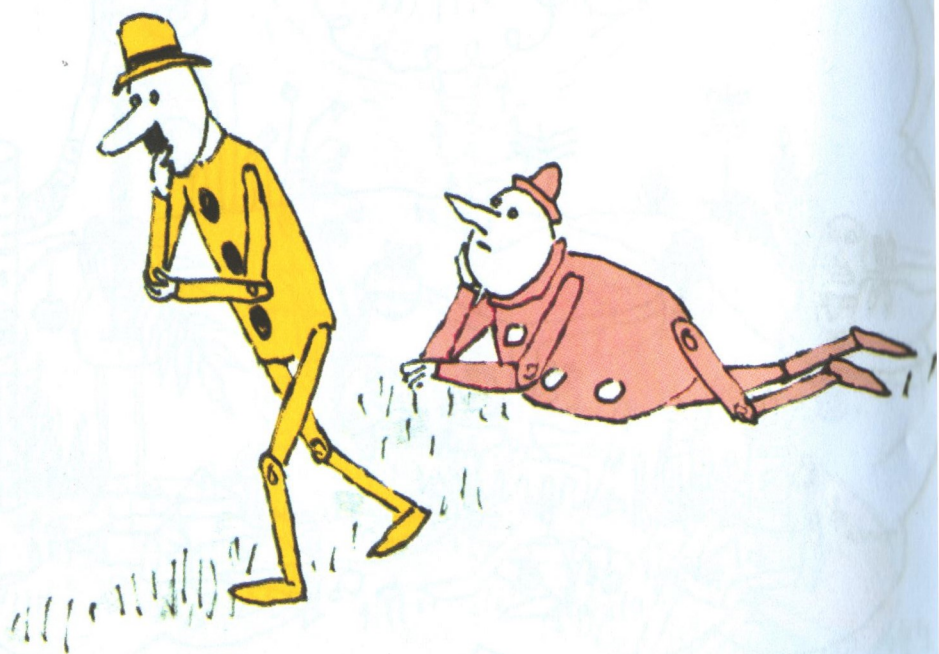
آدمک صورتی نمی‌توانست حرف‌های آدمک زرد را باور کند؛ خنده‌اش گرفت و گفت: «یعنی این دست‌ها که می‌توانم به این طرف و آن طرف تکانشان دهم، این سر که می‌توانم به هر طرفی بچرخانمش، این بینی که نفس می‌کشد، این پاها که راه می‌روند، همه و همه، فقط اتفاقی به وجود آمده است؟ شانسی؟ مسخره است!»



آدمک زرد گفت: «به جای خندیدن فکر کن! در طول سال‌ها، مثلاً هزار سال یا چند هزار سال یا چند میلیون سال، خیلی چیزها ممکن است اتفاق بیفتند. پس چرا یکی از این‌ها ما نباشیم؟»



آدمک صورتی گفت: «چون غیرممکن است! حتی فکرش را هم نمی‌شود کرد!
 چه‌طور ممکن است ما اتفاقی به‌وجود آمده باشیم؟ مگر می‌شود؟»



آدمک زرد از جایش بلند شد و شروع به قدم زدن کرد. به سنگ‌ریزه‌های لگد زد و گفت: «خب، راستش نمی‌دانم چه‌طور، ولی فرض کن شاخه‌ای از یک درخت



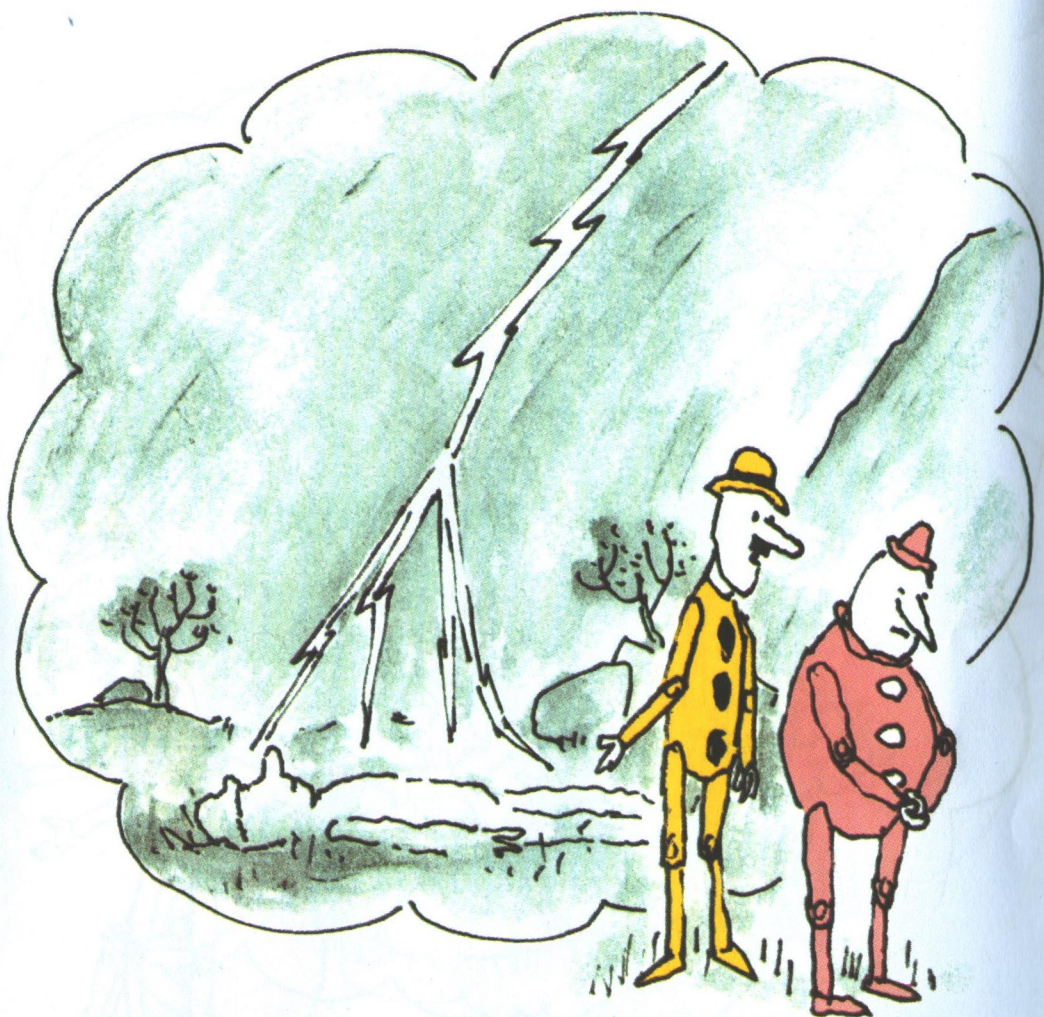
کنده شده و روی سنگ تیزی افتاده، به طوری که یک طرفش شکافته شده و به شکل دو پا درآمده است. حالا ما دو تا پا داریم.



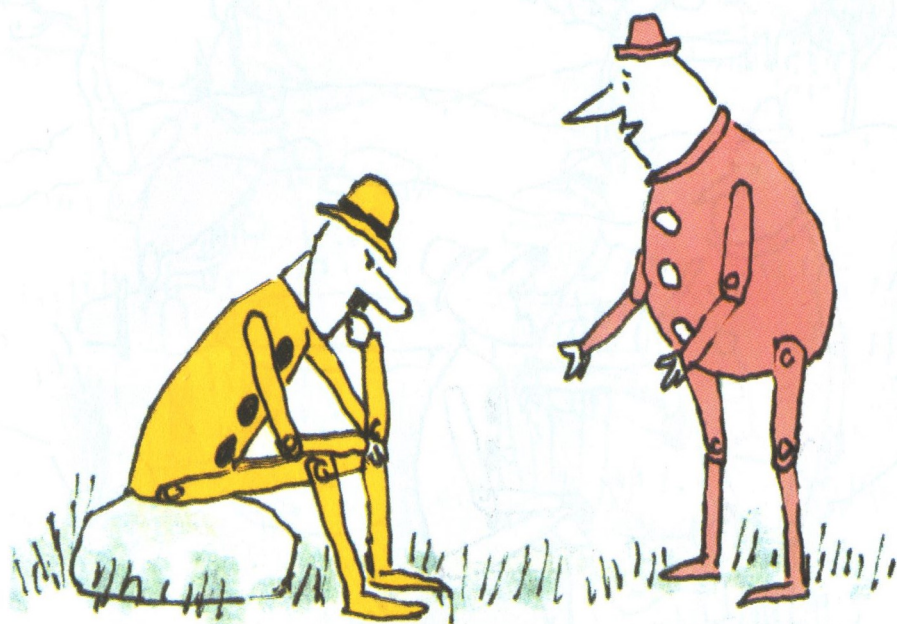
بعد هم زمستان آمده و این تکه چوب یخ زده و به شکل یک دهان ترک برداشته است. حالا یک دهان هم داریم. بعد شاید توفان شدیدی این تکه چوب را بلند کرده و از بالای کوهی که دامنه‌اش پر از بوته و خار بود پرت کرده، و تکه



چوب به این صورت تراشیده و خراشیده و صاف شده است. شاید هم باد شنی به شکل گرفتنش کمک کرده باشد.



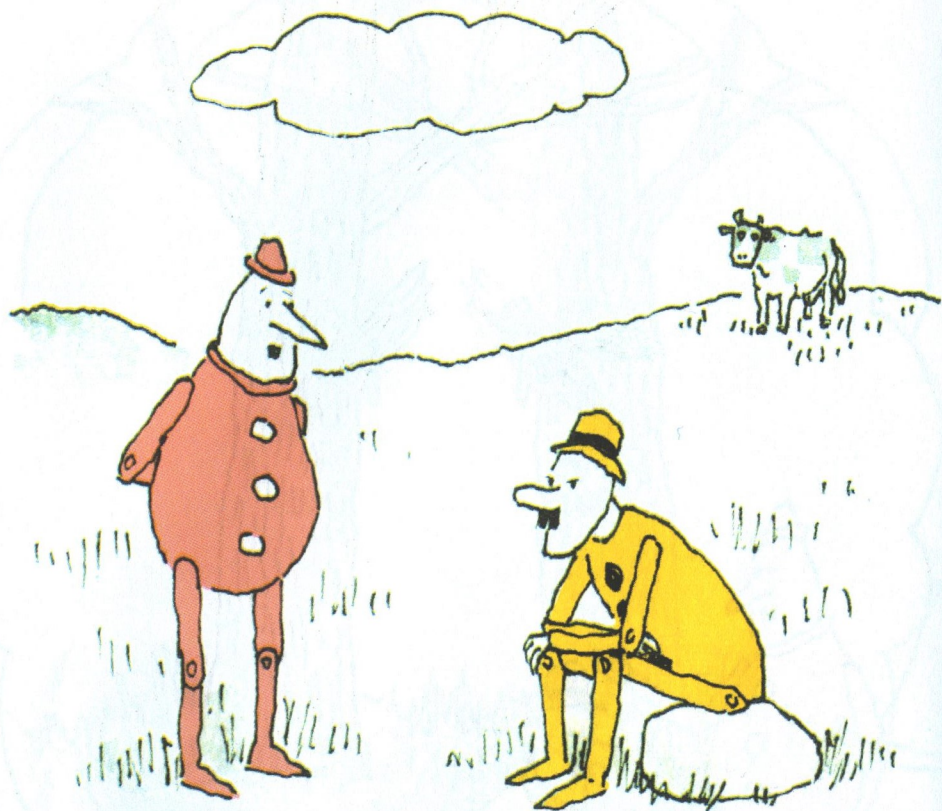
این تگه چوب شاید زمان خیلی طولانی پایین کوه مانده، تا این که روزی
-زینگ!- صاعقه طوری به آن زده که دست‌ها و انگشت‌هایش شکل گرفته‌اند.»



آدمک صورتی حرفش را قطع کرد: «خُب، چشم‌ها چه طور، و گوش‌ها، و سوراخ
بینی؟»
آدمک زرد روی تخته‌سنگی نشست تا بیش‌تر فکر کند.



آدمک زرد گفت: «شاید حشرات یا دارکوبی چشم‌هایش را درست کرده است،
حتی ممکن است باران و تگرگ آن‌ها را به این شکل درآورده باشد.»



آدمک صورتی گفت: «خب، خب.» بعد دست‌هایش را پشت کمرش قفل کرد و ادامه داد: «حالا چه‌طور می‌توانیم با سوراخ‌هایی که دار کوب‌ها کردند بینیم و بشنویم؟»

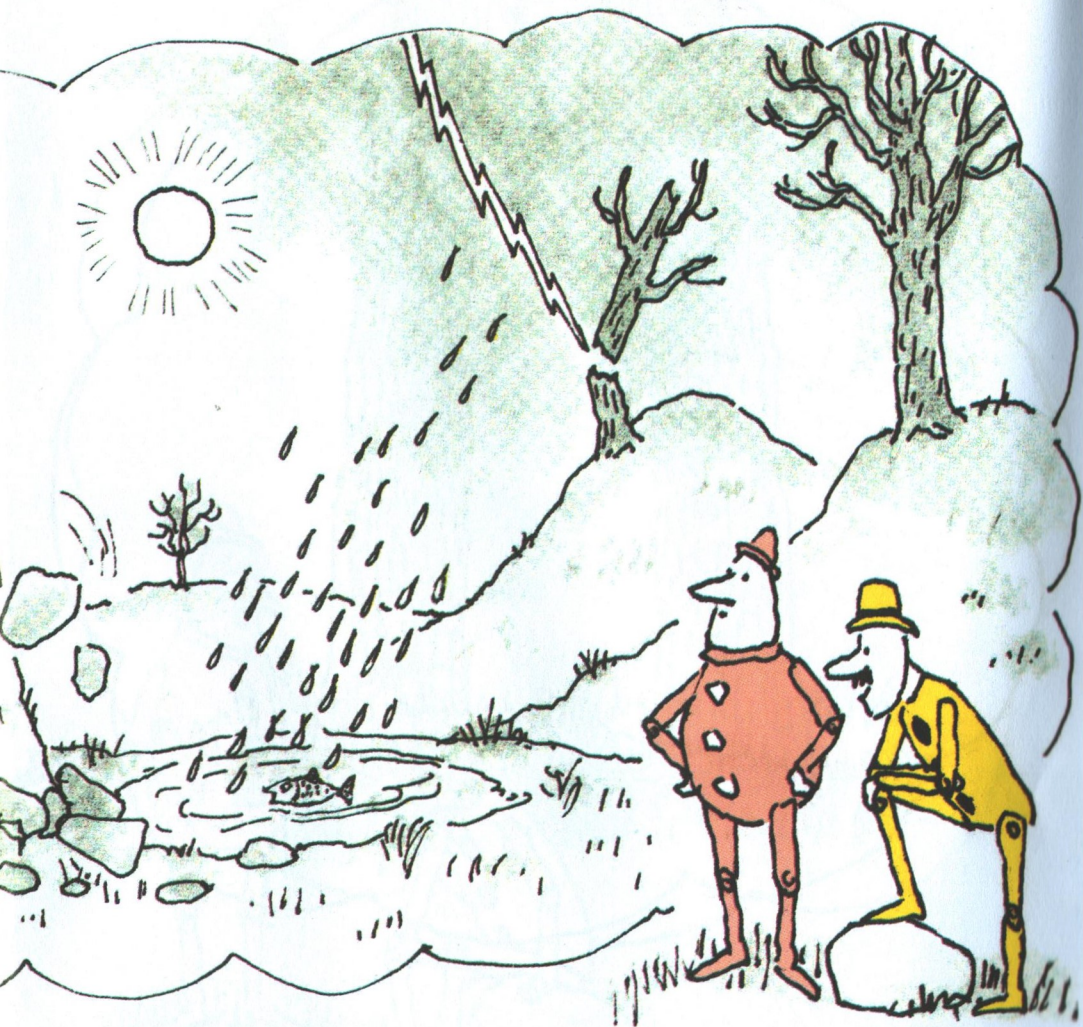
آدمک زرد گفت: «چون فایده‌ی چشم و گوش همین است، خنگ خدا! پس چه کار می‌خواستی با این‌ها بکنی؟ آن گاوها با چشم‌های گنده‌شان می‌بینند، این مورچه با چشم‌های ریزش، ما هم با چشم‌هایمان می‌بینیم.»



آدمک صورتی گفت: «خب. فرض کنیم حق با تو باشد. می خواهی بگویی همه ی این چیزهای عجیب و غریب نه تنها یک بار، بلکه دو بار، آن هم درست



مثل هم، اتفاق افتاده تا ما دو نفر به وجود آمده‌ایم؟ شاخه از درخت افتاده، خورده به صخره، از کوه سقوط کرده، صاعقه به آن زده، دار کوب سوراخش کرده و ...»



آدمک زرد گفت: «چرا که نه؟ در طول یک میلیون سال - نمی‌گوییم پنج ثانیه - یک اتفاق به آسانی ممکن است دو بار بیفتد. یک میلیون سال زمان زیادی است. شاخه‌ها می‌شکنند، بادهای دائم می‌وزند، صاعقه و تگرگ هم که همیشه هست و چنین و چنان.»



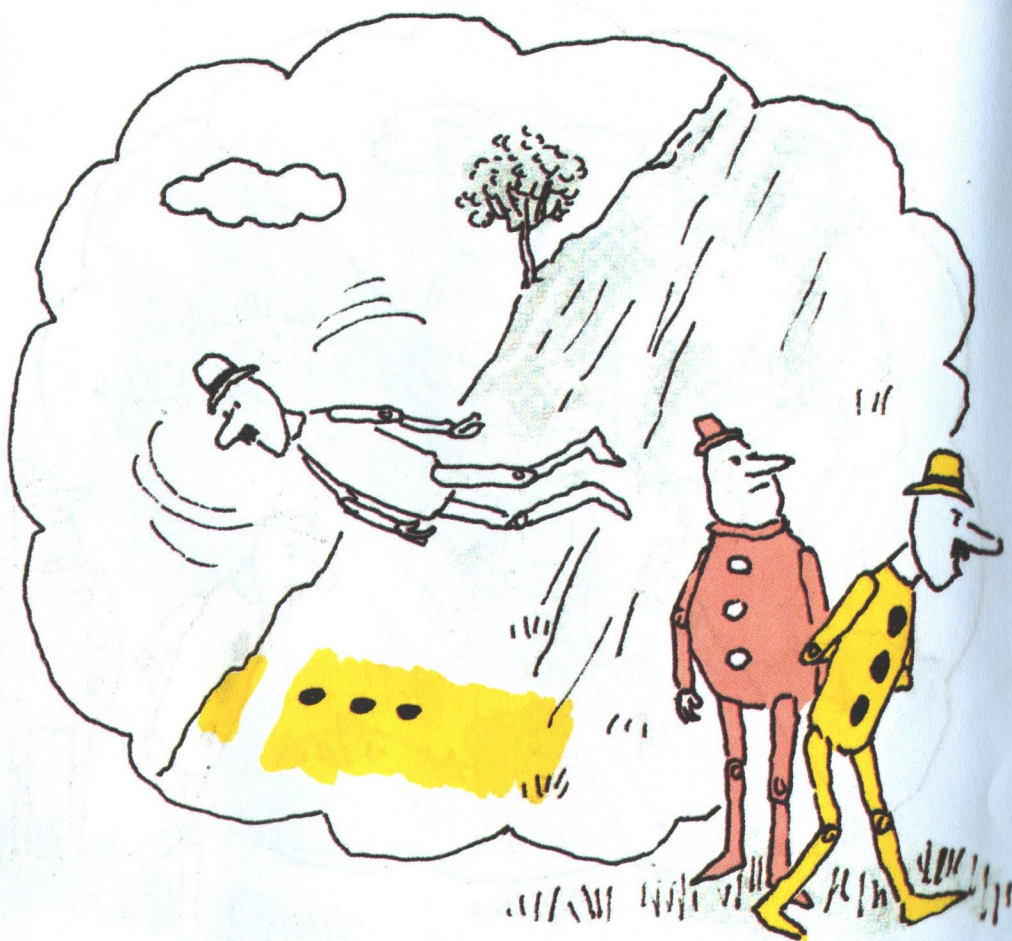
آدمک صورتی گفت: «ولی من و تو با هم خیلی فرق داریم. چرا؟»
آدمک زرد فریاد زد: «همین فرق داشتن ما با هم حرف‌هایم را ثابت می‌کند!
همه‌اش تصادفی است! حتماً چوب تو با من فرق می‌کند. ممکن است از همان
کوهی سقوط نکرده باشی که من از آن به پایین افتاده‌ام.»



آدمک صورتی این حرف‌ها را قبول نداشت. ناگهان نگاهی به آدمک زرد انداخت و گفت: «بگو ببینیم، چه‌طور شد که تو زرد شدی و من صورتی.»
آدمک زرد در حالی که فکر می‌کرد، چند بار دور خودش چرخید و زیر لب گفت:



«رنگ آمیزی، رنگ آمیزی؟» بعد گفت: «خب، فرض کن وقتی از این کوهها یا هر چیزی که بوده، سقوط کردیم، از روی مقداری رنگ که روی زمین ریخته شده بود، قل خوردیم. صورتی برای تو... و زرد برای من.»



آدمک صورتی پرسید: «و این قدر تمیز و خوب از آب درآمدیم؟ رنگ دکمه‌هایمان چه‌طور درست شده است؟ لابد می‌خواهی بگویی سه قطره رنگ سفید روی تن تو چکیده و سه قطره رنگ سیاه هم روی تن من.»



آدمک زرد دیگر ساکت شد. به تنه‌ی بریده‌ی درختی تکیه داد و سر چوبی‌اش را خاراند:

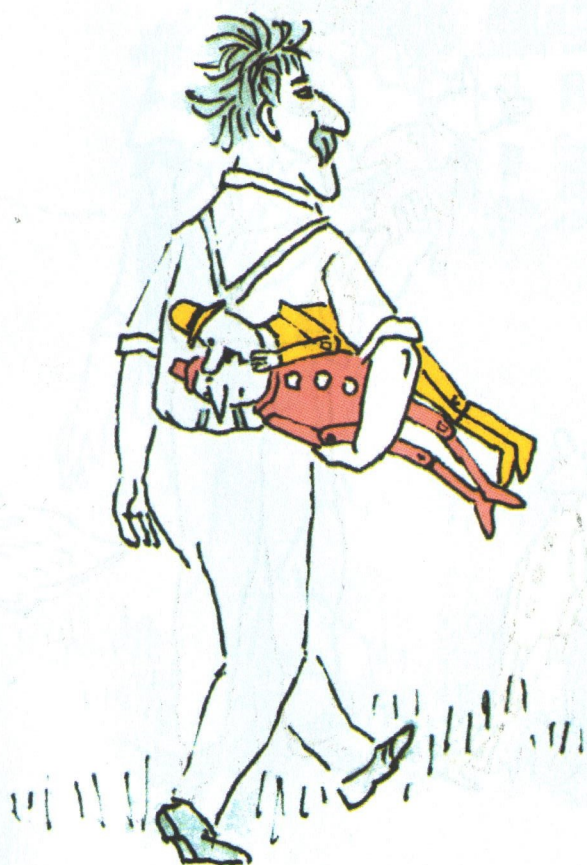
- من که جواب همه‌ی سؤال‌ها را نمی‌دانم. شاید بعضی چیزها را ما نباید بدانیم. شاید برای همیشه. حالا چرا در روزی به این خوبی داریم با هم جروب‌بحث می‌کنیم؟



در همان موقع، مردی با موهای بلند و به هم ریخته به طرفشان آمد. مرد پاهایش را به زمین می کشید و زیر لب آواز می خواند.



آدمک صورتی را برداشت و براندازش کرد. بعد هم آدمک زرد را برداشت و آن را هم برانداز کرد و گفت: «قشنگ شده. خشک هم شده.»
مرد هر دوی آن‌ها را زیر بغل زد و از همان راهی که آمده بود، برگشت.



آدمک زرد در گوش آدمک صورتی آهسته پرسید: «این مرد کی است؟»
آدمک صورتی گفت: «نمی دانم، ولی سعی می کنم بفهمم.»

■ شایسته‌ی تقدیر جایزه‌ی ادبی پروین اعتصامی
 ■ برگزیده‌ی جشنواره‌ی کتاب کودک و نوجوان
 ■ شایسته‌ی تقدیر جایزه‌ی کتاب سال جمهوری اسلامی ایران

آدمک زرد پرسید: «می‌دانی این‌جا چه کار می‌کنیم؟»
 آدمک صورتی گفت: «نه. حتی یادم نمی‌آید چه‌طور شد که این‌جا هستم.»
 آدمک زرد ادامه داد: «یادم نمی‌آید چه‌طور به این‌جا آمده‌ایم. همه‌چیز جدید
 و عجیب و غریب به نظر می‌آید. ما کی هستیم؟»

این کتاب برای گروه سنی بالاتر از ۱۲ سال مناسب است.	
۱۵ + ۱۲ + ۹ + ۷ + ۴ + ۲ + ۰	کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان
 ISBN: 978-964-391-401-1	قیمت ۱۱۵۰۰ تومان